

نظام اقتصادی بی نظیر

(قسمت دوم)

(زیرچتر نظام اقتصاد اسلامی)

(ترجمه)

نظام اسلام، نظام بی نظیر، مبتکر و همه شمول است

نظام اقتصاد اسلامی عبارت از مجموعه قواعد و احکام شرعی می‌باشد که مصدر آن شریعت اسلامی است. این نظام مانند سایر احکام شرعی، احکامی است متعلق به افعال انسان‌ها؛ در آن احکامی بیان می‌شود که شریعت آن را بیان داشته است؛ مانند احکام تکلیفی چون فرض، واجب، مندوب، مستحب، مباح، مکروه، حرام و ممنوع و مانند احکام تشریحی چون سبب، شرط، مانع، رخصت، عزیمة، صحت، بطلان و فساد. این تفصیل و نگرش دقیق نسبت به افعال انسان‌ها و احکام مربوط به آن‌ها را نمی‌توان در هیچ قانون و شریعت وضعی دیگری پیدا نمود.

نظام اقتصادی اسلام، افزون بر زکات - که با اندازه معین بر صاحب نصاب آن فرض قرار داده - صدقات را نیز مستحب قرار داده است، که با پرداخت آن برای یک مسلمان ثواب داده می‌شود.

نظام اقتصاد اسلامی که از یک طرف ربا (سود) را حرام و از طرف دیگر، قرضه دادن را نیز مندوبی قرار داده است که به انجام دهنده آن ثواب داده می‌شود؛ همان طور ذخیره‌سازی مال و عرضه نکردن بدون نیاز آن را در بازار نیز حرام قرار داده است. از طرف دیگر، به کار، تجارت، شراکت و انفاق در امور خیر تشویق نموده و آن را مندوب قرار داده است که این اعمال و امثال آن را از جمله مباحات قرار داده و انسان را در برابر آن مختار گذاشته است. نظام اقتصاد اسلامی ذخیره اموال را در هر حال حرام قرار داده و عرضه آن در بازار و قرار دادن آن را در برابر مردم برای تمویل و اجرای پروژه‌ها، راه‌اندازی کار و تولیدات و رفع نیازمندی‌ها واجب قرار داده است. نظام اقتصاد اسلامی، که تجارت را از جمله مندوبات قرار داده، به رشد و توسعه دارائی‌ها از این طریق تشویق نموده است و خوردن مال مردم را به گونه باطل (غیر مجاز) آن - غش، خدعه، دروغ، قمار و ربا - حرام قرار داده است. نظام اقتصادی اسلام رقابت در قیمت و بهاء و یا سخاوت و دست‌دل بازی را مباح و متضرر سازی دیگران و احتکار را حرام قرار داده است. نظام اقتصاد اسلامی ترکه میت را حق ورثه آن قرار داده و قاتل آن را از میراث آن محروم ساخته است. نظام اقتصاد اسلامی برای یک فرد این اجازه را داده است که از کارش کاسته و در کسب درآمد زهد به خرچ دهد. برای کمایی ارزش مادی به هدف تأمین نفقه خود و خانواده و نفقه کسانی که نفقه آنان بر عهده وی می‌باشد، حداقل کار را بر وی واجب ساخته است؛ همان طور بر وی واجب ساخته که حداقل اعمالی را انجام دهد که فقط ارزش روحی را برای آن محقق می‌سازد؛ مانند اعمال عبادی که وی را به انجام آن‌ها ملزم ساخته است؛ همان طور وی را به پرداخت زکات و حقوق معین در اموالش ملزم ساخته است؛ اما افزون بر این‌ها را از جمله مندوبات قرار داده است. در سلوک و معاملات مسلمان را ملزم ساخته که اخلاقیات را رعایت و ترحم نماید و به فریاد ستم‌دیده‌ای رسیدگی کند تا بدین وسیله بتواند ارزش‌های اخلاقی و انسانی را نیز کمایی کند. بلی، احکام اسلام هم‌چنان معالجاتی را ارائه می‌دارد. به

همین منوال، احکام مربوط به تملک مال، توسعه و انفاق آن، در یک نظام مفصل و مبتکرانه، تمام افعال انسان‌ها را نظم داده و مشکلات انسانی را به گونه‌ای معالجه می‌نماید که به اعماق روح و حقیقت آن نفوذ می‌کند تا آن‌چه را که باید، مطمئناً منجر به تحقق ارزش‌های روحی، مادی، اخلاقی و یا انسانی می‌شود -طوری که یک فرد هر اندازه که تمایلات آن متنوع و متمایز باشد- مشکلات آن معالجه می‌شود، که در نتیجه این، جامعه از امنیت لازم برخوردار شده مردم در آن آرام بوده و تمام ارزش‌ها، به شکل متوازن آن محقق می‌شود.

نظام اقتصاد اسلامی تجارت، اجاره و شراکت را به انواع مشروع آن -کفاله، گرو، حواله و احواله، ضمانت، قرضه، هبه، وصیت...- مباح و برای صحت اباحت آن‌ها اسباب و شرایطی قرار داده که تمام حالات و واقعیتهای مختلف را در بر می‌گیرد؛ طوری که منازعات مربوطه را از بین برده و حقوق را مشخص ساخته است. همان‌طور مالکیت را مباح قرار داده و آنرا را به سه دسته تقسیم نموده است: ملکیت فردی که فرد را در آن اختیار داده و آن را بر آن چه تحت ملکیت خویش دارد، مسلط ساخته است. ملکیت عامه، که از آن تمام افراد و رعایای دولت نفع می‌برند، این اموال احتکار نشده و در این زمینه هیچ فرقی در میان افراد نیست. ملکیت دولت عبارت از دارائی است که شریعت در اختیار دولت قرار داده تا برای مصلحت امت و رعایای تحت حاکمیت خویش مطابق به سیاست شرعی بر آن تصرف کند تا ذریعه آن فقر را از بین برده واقعیتهای را ایجاد کند که ثروت را به درستی توزیع نموده، توازن اقتصادی را حفظ و مانع پدید آمدن طبقات اجتماعی شود؛ تجاوز را از امت دفع و زمینه حمل دعوت و جهاد را به بیرون از دارالاسلام مساعد سازد. همان‌طور، نظام اقتصادی اسلام این انواع سه‌گانه ملکیت را با اسباب و اوصاف شرعی آن معرفی داشته است؛ هیچ‌کس نمی‌تواند این سه نوع ملکیت و چیزی از آن‌ها را باهم مختلط ساخته و یکی تبدیل به دیگری شود؛ مثلاً هیچ‌یک از ملکیت‌های فردی و عامه ملکیت دولت قرار گرفته نمی‌تواند.

نظام اقتصادی اسلام، نظامی برای انسان به عنوان انسان است؛ نه ابزار و آلات

از مهم‌ترین مواردی که می‌بایست مورد ملاحظه قرار داد، اینست که این نظام و احکام آن متعلق به افعال انسان‌ها من حیث افعال انسانی است؛ یعنی افعالی که از انسان صادر می‌شود. علماء حکم شرعی را "خطاب شارع متعلق به افعال بنده‌گان" تعریف نموده‌اند. نظام اقتصادی اسلام نظامی برای وسایل و اشیاء نیست؛ اگرچه تمام احکام متعلق به وسایل و اشیاء را بیان داشته است؛ بلکه نظامی برای افعالی است که انسان در انجام آن‌ها وسایل و اشیاء را نیز به کار می‌گیرد. نظام اقتصادی اسلام نظامی برای نفس مال و سرمایه نیست؛ اگرچه بیان داشته که چه چیز می‌تواند شرعاً مال و چه چیزی نمی‌تواند مال قرار گیرد؛ بلکه نظامی برای افعالی است که متعلق به مال و سرمایه در چگونگی تملک آن و تصرف بر آن، مانند چگونه توسعه دادن مال و سرمایه و انفاق آن است. برعکس نظام اقتصادی سرمایه‌داری که از نخستین و خطرناک‌ترین مشکلات در سنجش‌ها، مقایسات و نظریه‌پردازی‌های فیلسوفانش، ناتوانی کاربردی و عملی و در نتیجه انحراف از مسیر صحیح تحقیق بود؛ چون جایی که باید در این زمینه پژوهش صورت گیرد، آن‌جا خود نفس انسان، در چگونگی تملک مال و وسایل اشباع حاجات آن، در چگونگی تولید و متمر سازی مال و رشد ملکیت انسان، در برآورده‌سازی نیازها و اشباع حاجات فقراء و مستمندان است؛ کسانی که دچار مصائب و حوائجی شده‌اند که این مصائب و حوائج آنان را از زمره بی‌بضاعت‌ها و نیازمندان قرار داده است... تمام این تنظیمات براساس احکام شرعی صورت می‌گیرد تا برآورده

شدن اهداف این نظام؛ اهدافی که عبارت از تضمین حفظ امنیت، کرامت، آرامش و بر آورده شدن سائر نیازمندی‌های اقتصادی و غیر اقتصادی انسان‌ها است.

لیکن نظام سرمایه‌داری - برعکس نظام اسلامی - در اولین طرح‌ها و نظریات‌اش ناکام بوده است؛ چون در زمینه معالجه انسان و برآورده‌سازی نیازهای آن به عنوان انسان، با ناتوانی مرکب دچار عجز و ناتوانی شده است، یعنی در عوض این که انسان و نیازمندی‌های آن را مورد پژوهش قرار دهد - جدا از این که انسان‌ها من حیث فرد از لحاظ تمایلات و نیروی فکری و جسمی از هم تمایز می‌داد، حتی در مجموع در مورد انسان هیچ پژوهشی ندارد - در تملک و توسعه ملکیت، انسان را آزاد قرار داده است. در دادن این گونه آزادی طوری افتخار می‌کند که گویا بدین وسیله تمام انرژی‌ها را آزاد ساخته است؛ طوری که تمام مردم می‌توانند از آن بهره‌مند شده و در تولید و افزایش ملکیت خویش از آن کار بگیرند؛ در حالی که از آن انرژی‌ها تنها جوامع ثروت‌مند و مرفه می‌توانند بهره‌برند. اگر کسی معنی این آزادی را درک نماید، دیری نمی‌گذرد که این آزادی منجر به منافی این نظام می‌شود، چون این آزادی منجر به هرج و مرج، تجاوز بر یکدیگر و منجر به نقض اصل و اساس این نظام می‌شود؛ اگرچه با مطرح ساختن چیزی که آن را قید مانع برای اضرار وخیم و یا کشنده آن می‌پندارند؛ گویا از معضل تا جایی بیرون رفته اند، چنان‌چه گفته می‌شود، یک فرد تا جایی از آزادی برخوردار است که آزادی دیگران پدیدار می‌شود. همین‌گونه فلسفه این نظام، فرع آن اصل آن را نقض می‌نماید؛ چنان‌چه یک بار دیگر از این که بتواند برای عقل بیان دارد که آزادی دیگران کجا پدیدار می‌شود و کجا آزادی یک فرد پایان می‌یابد، ناتوان مانده است. از نتایج و مفاد این فلسفه چیزی نیست؛ جز این که صاحبان ثروت و سلطه را بر می‌گزیند تا قانون وضع نموده و بر حسب منافع خویش آغاز و انتهای آزادی‌ها را تفسیر نمایند؛ بدین وسیله بر فقراء و مستمندان بر مرگ و برده‌گی حکم می‌نماید.

ناتوانی نظام سرمایه‌داری، شکست و تعفن آن

فرق بسیار زیادی در میان نظامی اسلام - که از جانب علیم و خبیری آمده که برای انسان‌ها تکالیف واجبه اساسی و تکالیف مندوبه اساسی شان را بیان می‌دارد، همان‌طور مباحات، محرمات و مکروهات، حقوق و صلاحیت‌ها و اهلیت‌ها، تکالیف و قید و بندها را با یک نظام دقیق و مفصل بیان داشته است... - و بین نظامی وجود دارد که فخرپوشان گمراه، ادعاگران، ناتوان‌های خود بزرگ‌بین، در آن فلسفه‌بافی نموده، اعلان آزادی ملکیت می‌دارند، که جز ناتوانی در کوچک‌ترین تنظیم برای امور انسانی چیزی بیش نیست؛ سپس بر ناتوانایی خویش ناتوانای دیگری و برانحرافات خویش انحرافات دیگری افزوده و این قاعده و اصل را مقید به چیزی می‌دارند که مناقض و ملغی کننده آن می‌باشد. سپس این ناتوانی وانحرافات، تبدیل به جنایات و بی‌بندوباری شده است؛ چون صاحبان ثروت و سلطه بر اساس احکام و قوانین این نظام حکومت کرده و احکام و قوانین آن را بر مقیاس‌های خواهشات و شهوات خویش تفصیل داده، سپس دروغ را روش، فریب‌کاری را هنر، دام‌گذاری‌ها را انگیزه و رنگ‌های جذاب برای مردم نمایانده و آن‌ها را تحت نام دیموکراسی و الفاظ و القاب مرغوب، تقدیم آنان می‌دارند. سجاده‌ای به ظاهر زیبا و نگارش یافته را بر زباله‌دانی کثافات، بر خون‌ها و لاشه‌های متلاشی شده قربانی‌های خویش می‌اندازند! آیا گمان می‌کنند که تعفن و بدبوی آن‌ها را پنهان می‌سازد؟!!

نمی‌دانم به آنانی که اصطلاح نظام اقتصادی را می‌شنوند، آن را انکار کرده و یا به سخره می‌گیرند، چه بگویم! نمی‌دانم به آنانی که از فرزندان این امت اند، در حالی که می‌بایست دیگری را به سخره بگیرد، چه بگویم؛ سخره بر مزدوران مفکوره غربی و طوطی‌های این آزادی ادعا شده یا دعوت‌گران اسلام و نظام‌های آن، از جمله نظام اقتصادی اسلامی! با تأکید باید گفت که دعوت‌گران نظامی که برگرفته از عقیده است، سزاوارتر است که دیگران را به سخره بگیرند.

مشکل اقتصادی از سردرگمی‌های و انحرافات نظام سرمایه‌داری شکل می‌یابد

سران مفکوره سرمایه‌داری نتوانستند نظامی را پیش کش کنند که برای سلوک انسان و افعال آن راه‌چاره‌ای داشته باشد! فریبکارانه گردآمده و برانحرافات خویش فلسفه‌بافی نمودند؛ به عوض این که در خصوص سلوک انسان‌ها و افعال شان بیندیشند، در خصوص وسایل و اشیاء نظریاتی را ارائه دادند و مزخرفاتی را بیرون می‌اندازند که مخالف عقل بوده و تحت هیچ‌گونه سنجشی در نمی‌آید! شاید گویا که الله سبحانه و تعالی چشمان‌شان را کور ساخته است؛ پس چگونه می‌توانند ببینند. می‌گویند: برای کفاف مردم از کالا و سائر نیازمندی‌ها، باید به تولید زیاد و کثرت اشیاء پرداخت. این گفته خویش را بر کفر و بدعت‌ها و خیالاتی مبتنی ساخته اند که در میدان واقعیت هیچ ثبوتی ندارد؛ بلکه فقط برانحرافات محسوس‌شان از زمان پدیدار شدنش می‌افزاید. لیکن هنوز هم خدعه‌شان بر این بنا داشته و می‌گویند؛ وسایل اشباع حاجات و رفع نیازمندی‌ها کمتر از نیازمندی‌ها می‌باشد؛ بناءً باید تا ممکن است تولید را افزایش داد. برخی از آنان بر این نظر اند که بشریت در معرض خطر قرار دارد. این دیدگاه برگرفته از نظریه لابلای است که می‌گوید: «افزایش بشر تابع تصاعد هندسی 1، 2، 4، 8، 16، ... می‌باشد، درحالی که افزایش تولید در روی زمین تابع تصاعد عددی 1، 2، 3، 4، 5، ... می‌باشد. بنابر این، تولید، نیازمندی‌ها را کفاف نمی‌کند، از گزافه‌گویی‌های فلسفه‌شان برای نظام اقتصاد سرمایه‌داری اینست که می‌گویند: نیازمندی‌های مردم در حال افزایش بوده و این افزایش پایانی ندارد، درحالی که تولیدات محدود است و این چیزی است که آن را کمبود درصدی کالا و خدمات می‌نامند. بنابراین، برای حل این مشکل باید مفکوره قانون‌گذاری و اقتصاد به سمت افزایش تولید و رشد دارائی جهت یابد؛ همین‌گونه در قانون‌گذاری به عوض این که در مورد انسان، واقعیت، ویژه‌گی‌ها، نیازمندی‌ها، تمایلات و افعال آن فکر نمایند، فقط در خصوص نفس سرمایه و چگونگی افزایش آن می‌اندیشند. بر چگونگی تملک سرمایه توسط افراد و این که همه چطور می‌توانند نیازمندی خویش را از آن مرفوع سازند، نمی‌اندیشند؛ یعنی آنان تنها به فکر افزایش ثروت در یک کشور اند. به چگونگی تملک آن توسط افراد و توزیع آن برای افراد جامعه فکری ندارند و تفکر شان مبتنی بر تشویق به نوآوری، اکتشافات و دسترسی به علوم برای افزایش تولید و بهبودی آن است، اما نظامی که برای تنظیم اعمال انسان و فعالیت‌های آن وضع شده، تنها یک عنوان دارد و آن عبارت از آزادی‌هایی است که فرد از آن‌ها برخوردار باشد و همان‌طور بر تلاش فردی تشویق می‌نمایند. خطای نظریه لابلای ثابت است و ما در مورد آن کدام گفته‌ای نداریم؛ همان‌طور که خطاء و انحرافات مفکوره کمبود درصدی کالا و خدمات ثابت است. البته با مشاهده سرمایه‌هایی که از آن‌ها بهره‌برداری نمی‌شود و حتی بهره‌برداری از آن‌ها ممنوع قرار گرفته، این درحالی می‌باشد که میلیون‌ها انسان که از توانائی‌های فکری و جسمی مناسبی برخوردار اند، در بیکاری به سر می‌برند. با وجود این، هنوز هم صاحبان مال و سلطه؛ کسانی که در این میدان منفعتی در خطر دارند، نظریه‌های فاسد خویش را به زور و گمراه‌سازی به اجراء گذاشته و جهانیان را در استعمار خویش قرار داده اند و هنوز هم مزدوران شان به ادای نقش خویش می‌پردازند. این نقطه پایان گودال انحطاط این‌ها نیست، بلکه گودال انحطاط این‌ها از این هم عمیق

تر است؛ چون گودال انحطاط در زیر درک عقل و فهم فرورفته است. در زمان کفاف جامعه، شگوفایی و یا در زمان فقر آن در فلسفه و سنجش‌های خویش هیچ بهایی به فقر افراد در جامعه نمی‌دهند و همان‌طور به طبقات اجتماعی مذهب و به توزیع بد ثروت هیچ اعتنایی ندارند! برحسب مثال؛ کشوری که تعداد سکنه آن به میلیون می‌رسد و درآمد سالانه آن 5 میلیارد دالر می‌باشد، آن جامعه یک جامع شکوفا و ثروت‌مند بوده، چون درآمد سالانه هر فرد آن به 5 هزار دالر می‌رسد. این گونه حساب‌دهی داشته و رسانه‌ها آن را تکرار می‌نمایند، اما در عین زمان می‌گویند؛ یک درصد از سکنه این جامعه 90% از ثروت جامعه را در اختیار دارند. واقعیت معمول اینست که به طور مثال بیشتر از یک چهارم سکنه این کشور درآمد سالانه آن‌ها از 200 دالر هم افزایش نمی‌یابد و نصف آن‌ها از 300 دالر؛ آیا این محاسبه را عقل پذیرفته می‌تواند؟ و آیا این می‌تواند تعبیری درست از واقعیت باشد؟ آیا این برای دلالت بر واقعیت یک جامعه و این که این جامعه یک جامعه ثروت‌مند و شکوفا بوده، یک معیار واقعی است؟ پرسشی که باید از سردمداران مفکوره اقتصادی نظام سرمایه‌داری غربی، از دعوت‌گران و از طوطی‌های آن داشت.

باید گفت؛ نظامی که اشیاء را همان‌گونه که هستند، دیده و با حکمت به معالجه آن می‌پردازد، نظامی که به مشکل اقتصادی به گونه‌ای می‌نگرد که باید بنگرد و علاج آن توزیع ثروت به گونه‌ای می‌باشد که تمام افراد بتوانند حاجات خویش را اشباع و نیازهای خویش را مرفوع سازند، بسیار زیاد متفاوت است با نظامی که مشکل اقتصادی را فقط افزایش تولید می‌بیند، و این که افزایش تولید کفیل کفاف نیازهای مردم است. طوری که هر فرد از این تولید بر حسب پرداخت قیمت آن سهمی دارد! حال پرسش اینست؛ شخصی که هیچ پول و بهایی در اختیار ندارد و نمی‌تواند آن را به دست آورد، چه کند؟ و این که چگونه می‌تواند افزایش تولید راه حل باشد، درحالی که هرچند کالا افزایش یافته و فراوان شود، تنها ثروت‌مندان آن را در اختیار گرفته و بدین وسیله بر ثروت خویش می‌افزایند، فقراء از آن محروم بوده و فقرشان در حال افزایش است. این نظامی است که حکم به مرگ فقرا نموده و بی‌بندوباران این مفکوره در اصل به این باور اند که هیچ نیازی به موجودیت فقراء نبوده، چون آن‌ها باری بردوش جامعه بوده، هیچ منفعتی برای جامعه نداشته و هیچ حقی در بقاء ندارند.

در حالی که مشکل اقتصادی در واقع توزیع ثروت برای افراد است. این مشکل نیازمند نظامی است که روابطی را تنظیم کند که هر فرد براساس آن می‌تواند مالک ثروتی شده، ملکیت خویش را توسعه دهد و برای ناتوانان در ملکیت توانمندان حق واجبی مشخصی را تعیین نموده است؛ برای کسانی از اقارب، از جامعه و دولت؛ برای این که نیازمندی‌های شان مرفوع شده و زندگی شرافت‌مندی را داشته باشند. در حالی که نظام سرمایه‌داری مشکل اقتصادی را کمبود کالا و خدمات دانسته و برای حل این مشکل چاره‌جویی نموده می‌گویند: در صورت افزایش تولیدات کالاها و خدمات و انبار شدن آن‌ها در بازار هرکس که بخواهد می‌تواند آن‌ها را در بدل پول و بهایی به دست آورد. این در حالی است که افزایش تولیدات آزادی در ملکیت و تولیدات را می‌طلبد، آیا گمراه‌تر و فہوایی‌تر از این افکار وجود دارد؟!

معالجۀ خطاء و انحرافات با وصلۀ خطا تر و گمراه‌تر

تطبیق این افکار منجر به این شد که بخش اندک مردم مالک ثروت بوده و از لحاظ ثروتمندی تفاوت‌های زیادی بین ثروتمندان پدیدار شد. این که فقر به شکل خطرناکی در میان مردم شیوع پیدا کرده و مرکزیت ثروت در دستان چند فرد و خانواده محدودی قرار گرفت، دائره فقر به شکل خطرناکی گسترده‌تر شد. یعنی همراه با انقلاب صنعتی و درآمد ابزار وآلات، تعداد بیکاران در حال افزایش بود، بیکاری همه‌گیر شده و دستمزدها افول کرد؛ تاجایی که افکار کمونیستی در این جوامع سرمایه‌داری راه خویش را پیدا نمود؛ چنانچه به سمت انقلاب فقراء و کارگران؛ طبقه‌ای که تعدادشان زیاد، اما اموال شان کم بود، علیه طبقه متنفذین؛ کسانی که تعدادشان کم بوده و اموال و احتکارهای شان زیاد بود، فلسفه‌بافی می‌شد. کسانی که نظام سرمایه‌داری را برپا می‌داشتند، صاحبان مال و سلطه و رسانه‌ها، راه چاره دیگری جز راضی‌سازی عوامل انقلاب بر خویش و کسانی که در کمین انقلاب نشسته بودند، نیافتند. بناءً به خدعه روی آوردند که آن را در آن زمان سوسیالیسم دولتی خوانده و قوانینی را که برای کارگران، فقراء و بیکاران و برای کاهش بیکاری، کمک‌هایی را ارائه می‌داد، وضع نمودند، از جمله کمک‌های ارائه شده توسط این قوانین مشخص‌سازی ساعات کاری، تعیین پایین‌ترین مقدار اجرت، ایجاد فرصت‌های کاری و وظایف، پرداخت تقاعدی، ارائه کمک‌ها برای بیکاران و فقرا و ارائه خدمات دیگر در حوزه آموزش و طبابت. این گروه می‌دانستند که برای استمرار سوء استفاده از مردم و به برده‌گی گرفتن آنان، نیاز است که مردم حداقل چیزی را که بتوانند به آن معیشت خویش را پیش ببرند، در اختیار داشته باشند. مردم باید توانایی جسمی، علمی و فنی داشته باشند تا بتوانند ثمرات تلاش‌های خویش را تقدیم سوء استفاده‌گران و برده‌گیران نمایند؛ همان‌طور باید از حداقل حقوق و امتیازاتی برخوردار باشند تا دست به انقلاب نزده و نظام را منقلب نسازند.

این چنین وصله‌ها، تعدیل‌ها و وصله‌های دیگری که پس از آن داده شده است، حصار جامعه را مستحکم ساخته، تفکر مردم و افکار شان را در چهار چوکات کانال‌های از کار افتیده و جهت‌خورده اسیر می‌نمایند، افکار عمومی را ساخته و جهت آن را مشخص می‌سازند، می‌خواهند فقط در حاشیه و محدوده چیزی بچرخد که خود می‌خواهند تا بدین وسیله مردم را فریب داده و گمان کنند که از آزادی مفکوره، رأی و عمل برخوردار اند. به این چنین وصله‌ها و نظریاتی که بی‌خردان و طوطی‌ها به آن مبالغه نموده و در پشت سر مزدوران و اربابان شان به تکرار می‌گویند، سرمایه‌داری خود به تجدید خود می‌انجامد، گویا آن آخرین نظام جهان بوده که دارای ابزار معالجه خود به خود است، در حالی که برای هر صاحب بصیرتی حقیقت آشکار، واقعیتی غیر از این است، اما پرسش اینست که آن حقیقت چیست؟

حقیقت اینست که این نظام در تحقق کفاف مردم و تضمین زندگی شرافتمندانه برای شان یک نظام ناکام است. محسوس است که آن یک نظام فاسد، ستم‌کار، سوء استفاده‌گر و قاتل بوده و مردم را به بردگی می‌گیرد. پیامدهای ننگ‌آور آن آشکار شده و مردم از ستم آن رنج بسیار متحمل شده و فریاد و ناله شان بلند شده است. این نظام قریب است که در زادگاه خویش سرنگون شود و صاحبان آن برای استمرار تسلط و تأمین منفعت خویش، تنها کاری که می‌توانند انجام دهند و چیزی که توانستند تقدیم نمایند، همین وصله زدن‌ها و خدعه‌ها می‌باشد و بس. اما این تقدیم‌ها نیز هزینه‌های مالی را روی دوش آنان گذاشته است که ناچار باید برای فراهم‌سازی آن‌ها منابعی را جستجو نمود، اما نظامی مانند این که از اساس خویش ناتوان و بی‌حاصل بوده، برای این مشکل راه‌حلی که ناشی از تفکر و تعمق بوده، ندارد. تنها راه‌حل سطحی که ناشی از یک تفکر سطحی می‌باشد، اینست که حواله‌های مالیاتی وضع شود. راه‌حل افزایش حواله‌های مالیاتی، ذیرکی است که آنان در ایجاد منابع مالی به خرج داده اند، در حالی که این

حواله‌های مالیاتی را کسانی که فقر و وضعیت بد زندگی شان واقعیت نظام و جامعه را بر ملاء می‌سازد، تأمین کرده نمی‌توانند. بناء در چنین واقعیتی جز یکی از این دو مسئله راه‌حل دیگری نیست: این که این ثروتمندان که از این نظام سود می‌برند، از دارائی‌ها، اسباب و طروق آن به نفع مردم دست بر می‌دارند و نظامی جدید را ایجاد می‌کنند که مفکوره آزادی ملکیت را از بین می‌برد، اما این مورد به معنی دست برداشتن از طریقه استمرار این نظام بوده و به معنی از بین بردن کامل آن است، و یا این که با همان وسایل قدرت و روش‌های خدعه و تسلط، بر دارائی‌ها و تلاش‌های ملت‌های دیگر مسلط می‌شوند که آن عبارت از استعمار است. پس برای فراهم‌سازی اموال مورد نیاز برای این وصله، باید بیکاری از بین رفته و یا این که کاهش پیدا کند؛ همان طور باید وظایف افزایش پیدا کند؛ بناءً وضع حواله‌های مالیاتی تنها راه‌حل است. برای این همه لازم است که کارگاه‌ها و کارگران فعال شده و در ایجاد فرصت‌های کاری ابتکار صورت گرفته و راه‌های بسیاری برای بدست‌آوری مال بیشتر برای نیازمندی‌های بسیار جامعه تلاش شود. این مسئله می‌طلبد که تولید بدون کدام تعطیلی سرعت پیدا کند، باید بازارهای خارجی برایش باز شده و مردم دیگر به مصرف تولیدات شان و پرداخت بهای آن مجبور شوند. باید پروژه‌های برای آن در بیرون مرزهای آن ایجاد شود که منفعت شان را تضمین کند. برای همین منظور کارخانه‌های تسلیحاتی فعال شده و درگیری‌ها و جنگ‌ها در میان ملت‌ها راه اندازی شود و با تولیدات شان بازار پیدا کند. بنابراین، باید دائره این نیرنگ و غارت اموال گسترده‌تر گردد. به عبارت دیگر، کشوری که به ایجاد هم‌چنین نظامی می‌پردازد، اگر تعداد سکنه آن به 300 میلیون برسد، باید تولیدات آن برای مردمی باشد که چندین برابر سکنه آن می‌باشند. باید بر سرزمین‌های این مردم تسلط یافته، آن را مزرعه‌ای برای خویش قرار داده و از استقلال آن جلوگیری نماید. باید علیه آن هر آن اقدامی نماید که آن سرزمین را به خود بیشتر وابسته ساخته و از بیداری و آزادی‌خواهی آن پیش‌گیری کند. بنابراین، باید بر دارائی‌ها ملت‌ها دیگر مسلط شود، باید با ابتکار در راه‌های خدعه، تحمیل پروژه‌ها و استعمال قدرت و لشکر کشی و هر آن چه می‌تواند از دارائی‌های ملت‌ها و اموال مردم، برای خویش صاحب شود؛ کاری که همواره آن را انجام می‌دهند و در ایجاد اسالیب یکی پشت دیگری برای تسخیر ملت‌ها و برای به جیب زدن اموال و گنجینه‌های شان، از هیچ ابتکاری فروگذار نشود.

سرمایه‌داری زنده نیست، مگر به خدعه و استعمار

بلی، این نظام مشکل فقر، طبقاتی شدن جامعه، توزیع بد ثروت و ترس نسبت به ثروت داخلی و سقوط آن را این‌گونه معالجه می‌کند. دائره فقر، سوء استفاده، ظلم، ذلت، بدبختی و شکنجه را گسترده‌تر می‌نماید تا ملت‌های دیگر را در اختیار خود گرفته و جهان را در چنگال خود بگیرد. بلی، آن نظام سرمایه‌داری است که بدون استعمار، سوء استفاده از ملت‌ها و به بردگی گرفتن آن‌ها، بدون مکیدن خون مردم و تسلط بر تمام شریان‌های زندگی، ثروت و تولید و تفکر در این زمنیه و سپس ویرانی آن نمی‌تواند زنده بماند! راهکار اصلی این نظام در محافظت از بقای آن به صورت یقین بر همگان واضح گردیده که عبارت از استعمار است؛ در غیر آن این نظام سقوط کرده و از بین خواهد رفت.

در نتیجه این نظام که قائم بر مفکوره آزادی ملکیت و بر این دیدگاه است؛ مشکل اقتصادی کمبود درصد کالا و خدمات بوده، راه معالجه آن افزایش تولید کالا و فراهم بیشتر خدمات می‌باشد، حاکمیت در دستان گروهی قرار دارد که یک درصد جامعه بوده و بر دارائی، سلطه و رسانه‌های جامعه مسلط است و توسط دولتی حکومت می‌کنند که خود حامی آنان برای تسلط بر دارائی‌ها می‌باشد.

ادوارد وولف، پروفیسور علم اقتصاد دانشگاه نیویورک در کتاب خویش "دارائی‌های نامتوازن"، در مورد امریکا که رهبر سرمایه‌داری است، چنین می‌گوید: «یک طبقه از خانواده‌هایی که یک درصد جامعه را تشکیل می‌دهند، قلعه هرم ثروت‌های مالی را در اختیار گرفته و 48% از مجموعه دارائی‌ها را مالک شده‌اند.» هم‌چنان استاد عبدالحی یحیی زلوم در کتاب خویش "امپراتوری شر. ص 224" چنین می‌فرماید: «با درصدی 240% مقدار سرمایه‌ای که طبقه 1% در اختیار دارد، بیشتر از مقدار سرمایه‌ای است که 90% از امریکایی‌ها در اختیار دارند.» در ادامه می‌افزاید: «این به معنی این است که 400 خانواده در امریکا بالاترین قدرت را دارند، خیلی بزرگتر از 90% از بقیه امریکایی‌ها اند.» و در صفحه 214 همان کتاب نیز می‌فرماید: «طبقه‌ای که درصد آن به One 1 (OPC) % percent class می‌رسد، از قدرت مالی، رسانه‌ای و جهت‌دهی رهبران سیاسی و قانون‌گذاران برخوردارند.»

زمانی که امریکا جز به طریق استعمار و نابودسازی ملت‌ها، نمی‌تواند از نظام و بقای خویش محافظت کند، به همین منوال، انگلیس، فرانسه و امثال آن نیز از طریق استعمار خواستار بقای خویش بوده و راه دیگری جز استعمار ندارند. این یک مسئله حتمی است که در گرمای این عطش طاقت‌فرسا برای تسلط بر ملت‌های دیگر، در میان این دولت‌ها و دولت‌های مانند آن، کشمکش ایجاد شده و این که برای بقائی که جز به دریدن ملت‌ها، تسخیر تلاش‌ها، غارت سرمایه‌ها، مکیدن خون‌ها و بلعیدن گوشت آن‌ها تأمین نمی‌شود، کشمکش‌های استعمار بسیار گرم می‌باشد؛ چیزی که در واقع سبب بدبختی ملت‌های امروز و باعث پرافروخته شدن آتشی شده که جهان را شعله‌هایش به خاکستر تبدیل می‌کند که در نخست جهان اسلام را مصدوم ساخته است؛ جهان اسلامی که در هوشیارشدن و نگرش‌اش به سوی تطبیق اسلام، نه تنها نظام اقتصادی را بل موجودیت سرمایه‌داری را به طور کامل به تهدید مواجه نموده است.

سرمایه‌داری اقتصاد طفیلی و غیرمفید را تشویق می‌کند

این دیدگاه سرمایه‌داری منجر به تملک از طریق راه‌هایی شده که جز ضرر هیچ منفعتی برای جامعه نداشته است. به حساب اقتصاد حقیقی که می‌تواند فائده‌ای در پی داشته باشد، اقتصاد طفیلی رشد نموده است. صاحبان این نظام در ابتکار و ایجاد قانون‌گذاری و اختیار اسالیبی که ذریعۀ آن اموال مردم را در هر حال صاحب می‌شدند، بسیار ماهر شده بودند و از زور و تسلط بر جهان استفاده کرده تا نوعیت قانون‌گذاری‌ها و قوانین خویش را عمومی قرار داده و جهانی سازند؛ چنان‌چه آن‌ها را در قوانین اساسی و سیاست‌های سائر دولت‌ها به زور گنجانیده‌اند تا جهان تبدیل به مزرعه‌ای برای شان شده و نتیجۀ تلاش‌های مردم و دارائی‌ها را به سود خود بهره‌برداری نمایند. از طریق معاملات مالی محض و یا خدمات ادعا شده‌ای که در فراهم‌سازی مواد خوراکی، لباس و یا مسکن، هیچ کمکی ننموده، هیچ‌کسی که احساس امنیت نکرده، هیچ نادانی دانشمند و هیچ مریضی از اثر این خدمات شفا‌یاب نشده است، لیکن فقر، رعب و وحشت فراگیر و تولیدات مفید تعطیل ماند. دولت‌ها را به گرفتن قرضه‌های سودی از بانک‌ها مجبور می‌نمایند تا ضعیف شده و تسخیرشان و تسخیر مردم شان دائمی گردد. در ابتکار وضع انواع مالیات‌ها و حواله‌ها بر هر حرکت تولیدی و یا انتفاعی، ماهرانه و زیرکی به خرج می‌دهند تا کسانی که جز وخیم ساختن نرخ‌ها و ضعیف‌سازی تولیدات هیچ فائده‌ای در جامعه ندارند، از همه ثروت‌مندتر و قوی‌تر قرار گیرند. کسی که زراعت و صنعتی را راه‌اندازی نموده و یا خدماتی را عرضه می‌دارد که همه مردم نیازمند آن‌اند، قوانین با تمام قدرت در هر مرحله‌ای از مرحله تولیدی، وی را به پرداخت هزینه‌های جوازنامه‌ها، انواع مالیات و مشکلاتی مانند این که هزینه‌های اضافی بر تولید تحمیل نموده و آن را تضعیف می‌سازد، ملزم می‌نماید.

از نتایج این اقتصاد طفیلی اینست که ملیون‌ها وظیفه و لشکرهای از کارگرهای فعال را می‌بینید که هیچ درامدی به جامعه نداشته، بلکه محصولات را به نابودی کشانده، چیزی را عاید اموال مردم می‌سازند که در آن هیچ فائده‌ای جز ضررهای هنگفت نیست. صدها هزار کارمند بانک و امثال آن از کارمندان شرکت‌های بیمه و چند برابر آن‌ها مردان و زنان حرفوی و امثال آن، برای انسان‌ها و یا جامعه، هیچ فائده‌ای نمی‌رساند، بلکه انسان‌ها و جامعه همواره متضرر بوده و این صاحبان بانک‌ها و شرکت‌های بیمه اند که بیشترین ثروت و سلطه را دارند. این مثال‌ها و مانند آن بسیار اند که کفیل انحطاط و سرنگونی دولت اند. لیکن همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم، آنان به تسلط بیشتر و غارت بیشتر مردم تا در رگ‌های شان خونی جاری باشد، برای فعال نگهداشتن ماشین (اقتصادی) خویش، این سرنگونی را به تأخیر می‌اندازند. این موارد چه قدر از نظام اسلام بدور است؛ از نظامی که این اقتصاد طفیلی را از بین برده، انسان‌ها را وامی‌دارد که درآمد و محصولی را به دست‌آورند و نظام اقتصادی را نظامی قرار می‌دهد که تمام افراد را مالک مال می‌گرداند؛ نه این که صرفاً ملکیت ایجاد کند و بس. احکام و معالجات آن را در راستای رشد و توسعه ملکیت افراد قرار می‌دهد؛ نه این که باعث رشد محض دارایی و مال شود؛ چون موضوع و مشکل، نفس انسان است نه مال.

اسلام ربا را حرام قرار داده است. بناءً فعالیت این بانک‌ها حرام شده و تمام این وظایفی که بی‌خبران آن‌ها را فرصت بیشتر کاری می‌داند، نیز از بین می‌رود؛ چون این گروه اگر در خانه‌های شان نشسته و کفاف خویش را بدون انجام هیچ کاری در یافت کنند، به مراتب بهتر از این است که این بانک‌ها از اموال مردم بدون پرداخت هیچ گونه عوض مفیدی این همه سرمایه را اختلاس نمایند، اسعار را بالا برند، تولیدات را متوقف و زندگی مردم را سخت نمایند. همان‌طور، اسلام تمام قراردادهای بیمه را حرام قرار داده و تمام شرکت‌ها و مؤسسات آن را که چون بانک‌ها می‌باشند، به دلیل ضرری‌هایی که عاید می‌سازند، ممنوع قرار داده اند. این تعداد ارتش‌ها و مؤظفین به کارهایی گماشته می‌شوند که برای جامعه و امت مثمر بوده و برای شان مفید واقع شده و باعث نیرومندی جامعه و دولت می‌شوند. اسلام مردم را ملزم می‌سازد که زمین‌های زراعتی تحت ملکیت خویش را زرع نمایند. کسی که یک زمین زراعتی را سه سال بدون زرع نگهدارد، آن زمین از وی گرفته شده و به دیگری که آن را زرع نماید، سپرده می‌شود. اسلام بر کمک به مالکان زمین‌های زراعتی، چون دادن قرضه‌ها و اعانه‌های غیر قابل استرداد و خدمات رایگان، حریص است. بنابراین "نظام اقتصادی اسلام" یک نظام تولیدی بی‌نظیر بوده که افزایش دارایی آن، درآمد کارا و مفید می‌باشد. اسلام ذخیره‌سازی بدون نیاز اموال و را حرام قرار داده است. ثروتمندان راهی جز این که باید اموال خویش را در راه الله سبحانه و در امور خیریه انفاق نمایند و یا این که اموال خویش را در راستای رشد و توسعه زراعت، صنعت و تجارت، به کار اندازند ندارند، باید اموال خویش را در بازار عرضه نموده و در مقابل مردم قرار دهند. اسلام شراکت را از جمله مضاربت مباح قرار داده و بر آن تشویق نموده است. در این صورت آیا کدام بیکاری باقی می‌ماند؟ چه قدر از صاحبان سرمایه‌های بزرگ را سراغ داریم که هیچ عذری در به کاراندازی اموال خویش ندارند و در مقابل، چه قدر از صاحبان مفکورها، اهل خبره و توانمندا را سراغ داریم که نمی‌توانند انرژی و توانائی‌های خویش را به کار گرفته و دست به کارهای مثمر شوند! اگر ذخیره‌سازی و ربا ممنوع قرا گیرد، شرکت‌ها فعال و رشد کند و مخصوصاً بین این دو گروه از مردم، آیا در این جا برای مزدوران، انکار کنندگان و غرب زده گان، که می‌گویند نظام اقتصاد اسلامی چیست، دلیل و شبهه دلیلی باقی می‌ماند؟!

به چه دلیلی و به خاطر چه چیزی، این گفته منکر خویش را؛ به خاطر نظامی که به کار بی ثمر تشویق کرده، مانع کار مثمر می شود، بر شما تکالیف و هزینه های زیادی را تحمیل و از طریق بانک های سودی که به قرض دادن دوباره، به سود بزرگتری شروع می کنند، به استثمار تشویق می کند، به زبان می آورند؟ در چنین وضعیتی هزینه های تولید بالا رفته و باعث گرانی می شود؛ علاوه بر این که قرضه دادن اموال از سوی بانک ها باعث تعطیلی تولید در جامعه شده، رقابت را پنهان نموده و اسعار را بلند می برد، بلکه بانک های بزرگ تر خارجی در حد خود برای دولت ها قرضه می دهند؛ البته برای دولت هایی که اصلاً سهامی در آن بانک ها ندارد. قرضه های با سودی به مراتب بیشتر می دهند؛ چیزی که موجب مسئولیت های مالی شده که بر خودشان که در آن بانک حساب باز می کنند و بر جوامع شان، مالیات های بیشتری را تحمیل کرده، اسعار را بلند می برد، تولید را ضعیف ساخته و بیکاری را افزایش می دهد تا در نتیجه این دولت ها آن چنان ناتوان شده که برای شان جز نام، دیگر چیزی باقی نماند که دارائی آن ها را این دو اژدها: نظام سرمایه داری و وحشی های آن ببلعد. چه قدر تفاوت میان نظامی است که نعمات در پی داشته و نظامی که مصیبت در پی دارد؟ و باید به این گروه از طوطی ها چه گفت؟

نویسنده: محمود عبدالهادی

مترجم: محمد علی مطمئن